

**بهائیت
فرزند ناخلف مذهب رفض**

**نوشته:
محب الدين الخطيب**

فہرست

ش	موضوع	صفحہ
۱	مقدمہ	۳
۲	ارکان بہائیت	۵
۳	رد پای بہائیت	۵
۴	باب و بابت	۹
۵	گردهمائی «بدشت»	۱۱
۶	مناظرات میان باب و علمای شیعہ	۱۶
۷	حکم اعدام باب	۲۰
۸	فرصت طلبی بہاء و کسب خلافت و ترکہ باب	۲۰
۹	عقیدہ بہائیان	۲۱
۱۰	کتاب «الایقان»	۲۲
۱۱	جدال دو برادر بر سر کتاب «ایقان»	۲۳
۱۲	مجموعہ الواح	۲۵
۱۳	جنگ آنان با لغت مشترک در عالم اسلامی	۲۶
۱۴	عقیدہ بہائیان در مورد خداوند و انبیاء او	۲۷
۱۵	بہائیان کجروی و گمراہی خود را بر ہمہ ادیان برتری می دهند	۳۰
۱۶	بہائیان اعجاز قرآن را مگر در مورد بشارت بہ آمدن بہاء انکار می کنند	۳۰
۱۷	بہائیان معجزات محمدی را بجز در احادیث «عکا» انکار می کنند	۳۱
۱۸	گزافہ گوئی آنان در مورد وحی بہائی	۳۴
۱۹	ہلاک شدن بہاء و باقی ماندن عبدالہباء	۳۵
۲۰	توضیحی از مترجم	۳۷
۲۱	تعالیم بہائیت در میزان	۳۷

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له. وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم.

اما بعد:

نحله بهائیت، و دیگر فرقه‌های گمراه قدیم و حدیث که ستیز با اسلام را هدف اصلی حرکت‌های خود قرار داده اند، کماکان به دلیل غفلت مسلمانان سهل‌انگاری حکام و سکوت علماء در گوشه و کنار زمین منتشر می‌باشند. از خطرناک‌ترین بازوهای مخرب فرقه‌های باطنی در عصر ما، فرقه بهائیت است که در بین مسلمان ایران، عراق، و کشورهای خلیج منتشر شده است، عقیده این فرقه که می‌توان آن را یکی از محرف‌ترین عقائد موجود در میان فرقه‌های باطنی خواند، منشعب شده از خزعلات، موضوعات، و مجعولاتی است که بانی آن روافض و یا بهتر بگوئیم مذهب شیعه می‌باشند، و همانگونه که در این مقاله خواهیم دید، قبل از این که دامنه وسعت این عقیده به افقهای دور کشیده شود، سایه افت آن بر سر همان کسانی می‌افتد که موضوعاتی جعل شده همانند «مهدی غائب»، «باب» و مسائل دیگر را در عقیده خود وارد نموده و آن را اسلام ناب، و یا اسلام اهل بیت خواندند...

از منت‌های بزرگ خداوند بر مسلمانان نوشته‌شدن کتاب «حقیقة البهائية والبايية» توسط استاد گرامی «محسن عبدالحمید...» بود که پوچی و زیغ این فرقه را از ابتدای نشأت آن تا به امروز افشا نموده و آنان را روسیاه ساخت، و می‌توان گفت رویهم‌رفته، این کتاب بهترین کتابی است که در مورد این عقیده و فرقه گمراه نوشته شده است، و در حقیقت همین کتاب بود که پس از افشای حقائق، باعث تاثیر بر حکومت عراق گشته، تا فعالیت‌های بهائی را در آن کشور ممنوع کند، این اقدام، عملی بزرگ بود که امیدواریم در دیگر کشورهای اسلامی نیز اجرا شود.

رساله‌ای که پیش روی شما است نیز خلاصه‌ای شامل در مورد این فرقه گمراه به دست خواننده خواهد داد، و هدف ما در نگارش این خطوط آشنائی بیشتر مردم با این فرقه بوده است، تا بدینوسیله توانسته باشیم که سئوالات آنان را پاسخگو باشیم.

از خداوند خواهانیم که امت را به سوی عمل به کتاب و سنت هدایت فرماید.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

★★★★★

ارکان بہائیت

اساس عقیدہ بہائیت بر این است کہ خداوند ہمراہ با اسماء و صفاتی کہ در کتاب انبیائش خود را بہ آن خواندہ و یا وصف نمودہ است، وجود مطلقى ندارد. بلکہ وجود او سبحانہ و تعالیٰ نیازمند کسانی است کہ ظہور دہندہ امر او بودہ، و بہ زعم آنان ہمگی آمدہ اند تا «مظہر ابہای» او را کہ بہ «بہاء اللہ» ملقب گشتہ است، بشارت دہند.

پس بہ عقیدہ آنان بہاء اللہ همان رب و پروردگاری است کہ ہمہ ادیان او را بشارت دادہ اند، و او شریعت گذار اعلائی است کہ بودا، برہما، یہودیت و مسیحیت و حتی اسلام از ظہور او خبر دادہ اند، و بہ زعم آنان ہمہ این دیانات و ادیان دیگر مقدمات ظہور وی می باشند.

و بہاء مظہر صفات خداوند است. در نتیجہ کسی کہ بہ این صفات متصف می گردد در حقیقت خداوند نیست، بلکہ این صفات مربوط بہ بہاء است، و ساعت کبری همان بہاء است، و وجہ خداوند همان بہاء است، و او همان «جمال اللہ الابہی» است، او موعود ہمہ بشارت ہا در ادیان گذشتہ است، و بہ جز او الہی نیست، و بہ جز قیام او قیامت نیست، و آخرت همان بدایت او است، و دین فقط دین او است، و همانگونہ کہ اسلام ادیان گذشتہ را نسخ کردہ است، بہائیت نیز اسلام را نسخ می کند. ہمہ ادیان در حقیقت ادیانی ناقص و خام بودند کہ بہ بہائیت کامل و پختہ شدند، و با این ہمہ «بہاء» را می بینیم کہ بہ متدینان بہ ادیان دیگر احترامی گذاشتہ و بہ آنان می گوید: «ادیان شما فقط برای بشارت قیام من آمدند».

رد پای بہائیت

دین بہائی جدید کہ از دامن مادر خود یعنی عقیدہ شیعہ کہ مہد آن ایران است برخاستہ، ساختہ و پرداختہ عدہ ای از تیزہوشان این عقیدہ می باشد، و شکل گیری آن در چندین مرحلہ بودہ است: اولین مرحلہ از مراحل شکل گیری بہائیت با دعوت مردی از شیعیان عراق شروع می شود کہ «احمد زین الدین

احسائی» نام داشت (۱۱۵۷ - ۱۲۴۲ هج). عقیده این شخص تاکنون اتباعی دارد که به «شیخیه» معروفند.

[اراء و عقائد مدرسه شیخیه احسائی اینگونه اعلام می‌داشت که حقیقت محمدی به صورتی ضعیف در انبیاء پیش از وی ﷺ تجلی ضعیفی داشته است، و پس از آن در محمد و ائمه دوازده‌گانه به طور قوی‌تر متجلی شده است، انگاه این حقیقت به مدت هزار سال پنهان شده، و سپس در شیخ احمد احسائی و سپس اعوان وی به تجلی درآمده است. و این تجلی بزرگترین تجلیات خداوند است، در نتیجه انبیاء، ائمه، و شیخ احمد احسائی و افراد پس از وی در حقیقت یک چیزند که در تصویر با یکدیگر تفاوت داشته، و در حقیقت با یکدیگر اتحاد دارند، و آن حقیقت و اتحاد همان خداوند است که در اینان ظهور کرده است، و معنی امامت و رسالت نزد آنها این است که خداوند در صورت‌های رسول و امام تجلی کرده است، و عقیده دارند که آنان که بعداً می‌آیند، از پیشینیان بهتر و برترند، و از این عقیده اینگونه نتیجه می‌شود که جناب آقای شیخ احمد احسائی از همه انبیاء و مرسلین برتر و بالاتر است، و عقیده آنان در «رجعه» این است که پس از غیبت خداوند از صورت‌های ائمه او بار دیگر باز گشته و در شیخ احمد احسائی و کسانی که پس از او می‌آیند تجلی قوی‌تری نموده است، او در دعوت خویش همیشه بر این نکته تمرکز داشت که زمان ظهور مهدی بسیار نزدیک است، پس مردم باید از غفلت بیدار شده، و راه را برای آن کسی که در همه ادیان از او نام برده شده است مهیا کنند].

پس از او داعیه دیگری از شیعیان ایران دنباله‌رو راهش گردید که «کاظم رشتی» نام داشت، و از بارزترین شاگردان مدرسه احسائی به شمار می‌رفت (۱۲۰۹ - ۱۲۵۹).

[پس از فرار شیخ احمد احسائی که شیعه بر ضد او و افکار انحرافیش جبهه‌گیری کرده بودند، و سپس مردان او مدرسه و طائفه اش بارزترین شاگردان او و نزدیک‌ترین آنها به او را جهت ترویج افکارش انتخاب نمودند که همان «کاظم رشتی» است، او شخص پرجرئی بود که جهت تایید استادش از گفتن هر سخن و اختراع هر قولی دریغ نمی‌کرد. همانگونه که مریدان شیخ صوفی جهت

تایید پیر خود دست به اختراع انواع کرامات برای شیخ می‌زنند تا او را تایید کنند - او حتی در مورد شیخ خود می‌گوید:

«مولانا (احمد احسائی) در یکی از شب‌ها امام حسن را به خواب دید که زبان مقدس خویش را در دهان او گذاشته است، پس از اب دهان مقدس او که در دهانش بمانند شکر بود، از غسل شیرین تر و از مشک خوشبو تر و معونت خداوند همه علوم را فرا گرفت، هنگامی که صبح در میان خاصان خویش از خواب برخاست، خود را محیط به انوار معرفت خداوند دید».

نکته تمرکز او در سخنانش این بود که ظهور مهدی بسیار نزدیک است، و مهدی یکی از کسانی است که در مجلس او می‌نشینند، و با اشاره و کنایه به یکی از شاگردان خود اینگونه تلقین کرده بود که به علت نزدیکی اوصافش با مهدی او همان مهدی منتظر است، و این شاگرد کسی به جز «میرزا علی محمد شیرازی» همان باب معروف بودند].

این سه نفر و بسیاری دیگر از طلایه‌داران بهائیت و ظهور این عقیده بودند، و همگی هدفی واحد را در سر می‌پروراندند که همان کامل کردن نقشه‌های غلوگویان بود که آتش آن مدت هزار سال در زیر خاکستر پنهان شده بود، و عبارت بود از اعلام تغییر دین اسلام در عقیده، شرع، نظام و همه هدف‌هایش.

این شخص سوم یعنی علی محمد شیرازی، جوانی عامی از تجار ایران بود که متدین به دین عوام بوده، و بمانند اعاجم در عقیده اش غلو می‌کرد، و همواره به این ادعا که همه چیز را می‌فهمد، خود را عالم می‌دانست، او در اواخر حیات کاظم رشتی به مجالس او آمد و رفت می‌کرد، و نیز در همین مجالس با شیطانانی از شیاطین شیعه به نام «ملا حسین البشروئی» آشنا شد، هنگامی که کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ هجری به هلاکت رسید، بشروئی اینگونه پنداشت که از سادگی و غرور علی محمد شیرازی و غلو او در امر دین استفاده نموده، و او را به این توهم بیانزد که او در همین روزها دارای شان و منزلتی خواهد شد، و ایام ظهور

مهدی بسیار نزدیک بوده و ممکن است که او (علی محمد شیرازی) «باب»^(۱) باشد که وظیفه اجازه سخنان مهدی به شیعیان امامی را به عهده دارد. [میرزا محمد علی در آن ایام در محل کسب و تجارتش بوشهر بسر می‌برد، او پس از آگاه شدن از مرگ رشتی بساط تجارت خود را بسته و راهی موطن اصلی خود یعنی شیراز شد، او در شیراز با برخی از یاران خویش و همچنین ملا حسین بشروئی ملاقات کرد، و بشروئی از فرصت استفاده کرده و مسئله‌ای را که در سر می‌پروراند با او اشکار کرد، بشروئی اولین تشویق کننده علی محمد شیرازی است.]

در نتیجه مسئله به اینصورت بود که میرزا علی محمد شیرازی لقب باب و ملا حسین بشروئی لقب «باب‌الباب» را به خود اختصاص دهند، در اینجا باید اضافه کنیم که فرقی که میان عقیده احسائی و رشتی با عقیده شیعه در مورد ظهور وجود دارد، این است که احسائی و رشتی به غیبت امام و رجعت مهدی غائب عقیده‌ای ندارند بلکه می‌گویند: مهدی شخصی از اشخاص این عالم بوده که به صورت طبیعی متولد می‌شود... و سپس روح محمد بن الحسن العسکری در وی حلول نموده، و تبدیل به مهدی خواهد شد.]



(۱) - [کلمه باب در نزد اهل سنت متداول نبوده، و زائیده افکار شیعه است، و تاریخ آن از اینجا است که امام یازدهم شیعه «حسن العسکری» در حالی از دنیا رفت که فرزندی نداشت، حتی برادر او به همین دلیل همه میراث ایشان را صاحب شد، بزرگان شیعه که با این فاجعه بزرگ روبرو شده بودند، و با توجه به این که پس از حسن عسکری کسی نخواهد بود که لقب امام را به خود اختصاص دهد، برای رهائی از این سردرگمی دست به دسیسه‌ای زده و عنوان کردند که نسل حسن العسکری و یا به عبارت دیگر امامت پایان نیافته است، بلکه حسن عسکری پسری پنج‌ساله داشته است که در سرداب خانه اش مخفی و غاب شده است، او همان مهدی منتظر است که در زمان غیبت هیچکس نمی‌تواند با او ملاقات کند، مگر شخصی واسطه که مجوز این کار را دارد، و او همان «باب» و یا به اصطلاح دیگر دروازه رابط بین مهدی و مردم است.]

باب و بابیت

در روز پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۰ محمد علی شیرازی اعلام می‌کند که او «باب» مهدی منتظر است، برآنچه در کتاب آنها (الکواکب الدریة فی تاریخ ظهور البایة والبهائیة) که در قاهره به چاپ رسیده است (۱۳۴۳ هـ، ۱۹۲۴ م) او در آن ایام بیست و پنج ساله بود. «باب» در اصطلاح شیعی کسی است که بین شیعه امامی و امام دوازدهم آنان یعنی محمد بن الحسن العسکری که می‌گویند در سال ۲۵۵ هجری ولادت یافته و در سال ۲۶۰ هجری و در سن شش سالگی در سرداب سامرا غیبت نموده است، حکم واسطه را دارد، و عقیده آنان بر این است که این شخص غائب همان مهدی است که او را «منتظر» می‌خوانند، و مدت یازده قرن است که در انتظار او بوده، و هرگاه نام او را بر زبان می‌رانند، تعجیل فرج او را از خداوند خواستار می‌شوند، و با ظهور و بازگشت او «رجعه» اتفاق می‌افتد که در این موضع در مورد آن بحث نخواهیم کرد، و به این دلیل که تقلید و اداب شیعه اینگونه اعلام می‌کند که آن شخص صاحب امتیاز که مقام واسطه‌گری میان مهدی غائب و شیعه را به عهده دارد، «باب» خوانده می‌شود، در نتیجه این جوان عامی و این تاجر بازاری یعنی علی محمد شیرازی اینگونه تصمیم می‌گیرد که خود را «باب» بخواند، و سپس نیز با تشویق و تلمیح ملا حسین بشروئی ادعا می‌کند که مهدی است.

مجتهدین و علمای شیعه پس از این ادعا او را آزمایش نموده و او را مورد امتحان قرار می‌دهند، و از او می‌خواهند که بعضی از سوره‌های قرآنی همانند «کوثر» و «العصر» و سوره «یوسف» را تفسیر کند، محمد علی شیرازی نیز به سرعت آنان را تفسیر نموده، و در این تفاسیر در عالم خیال به پرواز در می‌آید، و آنچه از کاظم رشتی شنیده بود، و ملا حسین بشروئی به او تلقین کرده بود نیز چاشنی این تفاسیر می‌کند، اما این تفاسیر را به لغتی مسخره و دارای لحن می‌نویسد که مورد نفرت شنونده قرار گرفته، و سبک مغزی و جهل او را درمی‌یابند، و همین امر باعث می‌شود که حکومت را بر ضد او بشورانند.

داعیه بهائیت اول در مصر «ابوالفضائل جرفادقانی» در کتابش «الحجج البهیة» که در محفل مرکزی روحانیت بهائی در سال ۱۳۴۳ هجری (۱۹۲۵ م) به چاپ

رسیده است، در صفحه ۱۲۷ این کتاب در حالی که از باب که او را «النقطه الاولى» می خوانند صحبت می کند، می گوید:

«واما (نقطه الاولى) و مثال اعلاى مبشر به جمال (ربنا الابهة) جل ذكره وعز اسمه، در حالی که بیست و پنج سال داشت، دست به کار این امر شد... و قبل از قیامش همراه با دائی خود به تجارت مشغول بود... پس هنگامی که آنحضرت به اجازه ربه الابهی (بهاء)^(۱) قیام نمود، و در مکه مکرمه^(۲) به این امر مامور گشت، به شهر بوشهر بازگشت... و نزد دائی خویش منزل نمود... و سپس به شیراز رفته و به دست دشمنان خویش افتاد، و تقریباً همه ایام دعوت خود را که هفت سال به طول انجامید در حبس و تبعید به سر برد که این حبس یا در خانه او و یا در خانه حکومت بود، تا این که به اذربایجان تبعید شد»^(۳).

و پس از این که ملا حسین بشروئی یعنی «باب الباب» در سال ۱۲۶۰ توانست علی محمد شیرازی را در ادعای «باب» بودنش قانع کند، او (باب الباب) ۱۸ نفر از مرتدین را که از قبل دعوی احمد زین الدین احسائی و کاظم رشتی را اجابت کرده بودند، گردآوری نموده تا به باب اجازه کنند که به او ایمان آورده و تابع امر او می باشند، و بین آنان کلمه «حی» را به عنوان رمز قرار داد، چون در حروف «جمل» (رابطه بین حروف ابجد و اعداد) حرف «ح» بر عدد ۸ و حرف «ی» بر

(۱) - من بسیار بعید می بینم که «رب الابهی» آنان در آن زمان در توجیه و جهت دهی باب دستی داشته باشد، اما مسئله به این صورت بود که تعیین خط مشی در آن زمان به دست «باب الباب» یعنی ملا حسین بشروئی انجام می گرفت، اما مؤلف کتاب «الحجج البهیه» که این خطوط را از او نقل می کنیم، می خواهد بهائیان را به این توهم بیاندازد که پروردگار ابهای شان - از پس ستر و پرده - باب الباب را جهت می داد، و باب الباب نیز به نوبه خود برای باب خط مشی ترسیم می کرد، و من این مسئله را بسیار بعید دانسته، و بر آن هیچ دلیل و حجتی نمی بینم.

(۲) - سفر باب به حج در سال ۱۲۶۰ صورت گرفت که دائی او و «محمد علی بارفروشی» ملقب به «قدوس» او را همراهی می کردند.

(۳) - حکومت ایران به این دلیل او را به اذربایجان تبعید کرد که اهل اذربایجان همه حنفی مذهب بودند، و در نتیجه در مقابل خدعه و نیرنگ باب حربه ای دینی داشتند، چون آنان حتی به «مهدیت» عقیده ای نداشتند، چه رسد به «باییت».

عدد ۱۰ دلالت دارند که در نتیجه از مجموع این دو حی و یا ۱۸ ساخته خواهد شد، و سپس آنان را در گوشه و کنار مملکت منتشر ساخت^(۱).

گردهمانی «بدشت»

و در سال ۱۲۶۴ و در حالی که باب در قلعه ماکو و در زندان به سر می‌برد، شیاطین پیرو او که او را جهت به پایان رسانیدن راه احمد احسائی و کاظم رشتی بهانه قرار داده بودند، تصمیم گرفتند که هجده نفری را که کلمه «حی» را در در میان آنان کلمه رمز قرار داده بودند، به گرد هم جمع کرده، و همراه با مریدان تازه این مسلک در مکانی در کنار رودخانه «شاهرود» بین خراسان و مازندران که «بدشت» نام دارد، جلسه‌ای تشکیل دهند، کسانی که در راس دست اندرکاران این تدبیر بودند، از اینقرارند:

«باب الباب» یعنی ملا حسین بشروئی، ملا محمد علی بارفروشی ملقب به «قدوس»، ام سلمی خانم زرین تاج دختر ملا صلاح قزوینی برقانی که او را «قره العین» می‌خواندند و «طاهره» لقب داشت^(۲)، و میرزا حسین علی مازندرانی که بعدها «بهاء الله» لقب گرفته و «رب الابهائی» آنان گشت.

(۱) - بسیاری می‌پرسند که هزینه و اموالی که صرف گردآوری، تنقلات، و زندگانی این هجده نفر می‌شد، از کجا تامین می‌گردید؟ به همین دلیل بسیاری مسئله را اینگونه می‌بینند که در پشت پرده این اعمال دست استعمار انگلیس و روسیه به کار مشغول بوده است، و آن دست بیگانه همان قدرتی است که بابت و بهائیت را به وجود آورده است، اما من فکر می‌کنم که این طرز پنداشت مبالغه‌ای بیش نباشد، چون اجنبی عاجزتر از آن است که اینچنین حرکت‌های مذهبی را به وجود آورد، اما آنان پس از به وجود آمدن اینگونه حرکت‌ها و در صورت وجود مصلحتی آن را تشویق نموده و نهال آن را ایاری می‌کنند.

(۲) - در ایام ظهور فتنه باب در ایران حکومت ایران بسیاری از دست اندرکاران این فتنه را به جاهای مختلفی تبعید کرد، و نصیب «قره العین» از این تبعید بغداد بود، دولت عثمانی اینگونه صلاح دید که قره العین در منزل «شهاب الالوسی» صاحب تفسیر بازداشت بوده و تحت نظر او باشد، شهاب الالوسی در کتابش به نام (نهج السلامة فی مباحث الإمامة) از او سخن به میان آورده است، و این کتاب آخرین مؤلفات وی می‌باشد، او در حالی که بیمار بود، حدود بیست کراسه در مورد قره العین نوشت، و قبل از این که این مقاله را به پایان

در نتیجه این شیاطین عنوان چاره‌اندیشی در مورد بازداشت شدن باب و بررسی راه‌های نجات وی را برای این کنفرانس بهانه کردند، ولی در حقیقت هدف از برقراری این گردهمایی، علنی ساختن ادعای نسخ شریعت اسلام بود، مورخ بهائیان «میرزا عبدالحسین آواره» در صفحه ۲۱۸ - ۲۲۳ کتاب خود یعنی (الکواکب الدریة فی تاریخ ظهور البهائیه والبابیه) می‌نویسد:

«هنگامی که گردهمایی یاران در بدشت به وقوع پیوست، آنان وارد بحث شدند. مجالس آنان به دو طبقه تقسیم شده بود: طبقه اول، مجالسی خاص بود که میان بزرگان اصحاب منعقد می‌شد. و طبقه دوم مجالس عامه بود که دیگران را دربر می‌گرفت، اما موضوع گفتگو در مجالس خاص که بین بزرگ یاران انجام می‌گرفت، حول مسئله تغییر فروع و تجدید شریعت دور می‌زد.»

«رای عام بر این شد که باید جهت رهائی و نجات حضرت باب کوشش نمود، و همچنین مبلغین و مبشرین و دعوتگران را باید به گوشه و کنار مملکت ارسال داشت، تا همه یاران را جهت زیارت حضرت باب در ماکو گردآوری کنند، و نزدیکان و دوستان مایل خود را نیز با خود به همراه آورند، و قرار بر آن شد که مرکز تجمع آنان ماکو باشد، تا هنگامی که عدد آنان به اندازه کافی رسید، از محمد شاه رهائی حضرت باب را درخواست و طلب کنند، پس اگر شاه با این درخواست موافقت کرد، به مراد رسیده اند، و اگر موافقت نکند، با زور و قوت حضرت باب را نجات دهند.»

«و پس از این که همه این امور را فهمیده و بران مهر تصویب زدند، مجرای بحث به احکام فرعی کشیده شد (یعنی نماز، روزه و حج) تا بررسی کنند که چگونه می‌توان آنان را تغییر داده و یا حذف نمود، و پس از مذاکراتی طولانی که در مجالس خاص و در میان بزرگ یاران جریان گرفت، همگی بر این عقیده شدند که نسخ و تجدید واجب است، و اینگونه فهمیدند که قوانین حکمت الهی

برساند وفات نمود، نوه او «سید محمد شکری الالوسی» در ابتدای کتاب خود تحت عنوان (مختصر التحفة الاثنی عشریة) صفحه ۲۲ - ۲۵ برخی از نوشته‌های جد خویش را اثبات نموده است.

در تشریح دینی اینگونه حکم می‌کند که آن چیزی که دیرتر ظهور می‌کند، از لحاظ مرتبه و مقام و وسعت دائره اش از آنچه قبل از او آمده است بالاتر و والاتر است، و جدید همواره از قدیم کاملتر و بهتر خواهد بود، و در نتیجه به حکم این قیاس حضرت باب در مرتبه و منزلت و آثار از همه انبیاء قبل از او بزرگتر و والاتر است، و در نتیجه اختیار مطلق در تغییر و تبدیل احکام را بر وی اثبات نمودند، عده قلیلی نیز به عدم جواز دخل و تصرف حضرت باب در شریعت اسلامی رای دادند، و بر این گفته خود اینگونه دلیل آوردند که حضرت باب به جز مروج عقیده نیست، و وظیفه او اصلاح احکام از بدعت و فساد است که در آن وارد شده است»^(۱).

«قره العین»^(۲) از طبقه اول و خاصان و بزرگان این عقیده بود، او بر این مسئله اصرار می‌کرد که باید به همه یاران فهماند که «قائم» مقام شریعت گذار را دارا بوده، و شریعت وضع می‌کند، و واجب است که به بعضی از تغییرات همانند روزه خواری ماه رمضان و... اقدام نموده و آن را به اجرا گذاشت، قدوس با این که با

(۱) - گوئی آنچه اینها را به دور خود در این صحرا جمع کرده است، خود از خبیث‌ترین خباثت و بدعت‌ها، و فاسدترین مفاسد نیست!!!

(۲) - [نام او فاطمه و کنیه اش ام سلمی بود، و به علت موهای طلایش او را زرین تاج نیز صدا می‌زدند که بعدها به طاهره هم ملقب گشت، در سال ۱۸۱۴ میلادی در قزوین به دنیا آمد، و در سال ۱۸۵۱ میلادی کشته شد، او دختر حاج محمد صالح قزوینی بود، تاریخ‌نویسان بر این امر اجماع دارند که بسیار زیبا و فتنه‌گر بود، پدرش از زیبایی و جمال او ترسیده، و او را در سن ۱۳ سالگی به ازدواج پسر عمویش امام جمعه قزوین درآورد که قره العین از وی دارای فرزندی شد، می‌توان گفت که خانواده او به دو گروه تقسیم شده بودند: گروهی از شیعیان محافظ، و گروهی دیگر اتباع مدرسه احسائی و رشتی...]

او با کاظم رشتی مراسلاتی داشت و از آراء و عقاید او و احسائی خوشش آمده بود، و بعدا افکار باب نیز به آنان اضافه شد، با این که پدرش او را تهدید کرده بود، ولی به تهدید پدرش وقعه‌ای ننهاد، او به جمال خویش پی برده بود، و از قیود و حدود اطراف خود خسته شده بود، و بالاخره، همسرش، بچه‌هایش، و خانواده اش را رها کرده و ترک گفت، و برای دیدن کاظم رشتی عازم عراق شد...].

این نظر موافق بود، اما به علت تمسکش^(۱) به عادات اسلامی^(۲) ترک این عادت‌ها برایش سخت بود^(۳)، و از سوئی دیگر قدوس می‌ترسید که از موافقت با او سرباز زده، و این مسئله باعث بروز اختلاف و شقاق میان آنان گردد، اما طاهره بر رای خود اصرار می‌کرد^(۴)، و بسیار این مسئله را تکرار می‌کرد که این عمل به زودی و بدون هیچ چون و چرائی در ساحت وجود ظهور خواهد کرد و این سخنان به گوش عام و خاص خواهد رسید، پس هرچه زودتر از این امور مبهم و پیچیده پرده برداشته شود، بهتر پرنفع‌تر و لایق‌تر، و برای عملی که می‌خواهیم آن را انجام دهیم خوشایندتر است، تا در نتیجه همه ضعیفانی که طاقت تجدید را ندارند از ما جدا شده و به جز افرادی قوی و مخص که در راه این عقیده جدید و بدیع حاضر به جانبازی هستند کس دیگری بر جای نماند».

«در نتیجه همان روز قره العین بین جماعت یاران آمده و این پیشنهاد را بر همگان مطرح نموده و گفت: به راستی مرتدشدن زنان در جامعه اسلامی باعث جاری نمودن حد قتل بر آنان نمی‌گردد، بلکه باید زنان را نصیحت نموده و توبه آنان را پذیرفت، و به آنان فهماند که توبه نمودن و ایمان آوردن بسیار خوب و لایق است، پس بر خود دشوار نمی‌بینم تا در حالی که قدوس از این مجلس غائب است پرده از اسرار این مسائل بردارم. در صورتی که سخنان من مورد قول همگان واقع شد، و یاران و احباب آن را پسندیدند به غایت و هدف رسیده ایم، و در صورت عدم قبول سخنانم بر قدوس است که مرا نصیحت گوید تا از این جنون بازگشته و از کفر دست برداشته و توبه کنم و به آغوش اسلام بازگردم^(۵)».

(۱) - البته به صورت کذب و تقیه.

(۲) - بسیار جای تعجب است که آنان نماز و روزه را عادت می‌خوانند.

(۳) - چون او هنوز برای عملی کردن نقشه‌های شیطانی خویش به این نماز و روزه احتیاج داشت.

(۴) - همان رایایی که رفقاییش به او تلقین کرده بودند، همان رفقایایی که تظاهر به ثقل و تانی می‌کردند.

(۵) - البته با نفاق و استهزاء و فجور.

پس یاران این سخنان را نیکو شمردند^(۱) و همه برای مطرح شدن این مسائل لحظه‌شماری می کردند. اما حضرت بهاء الله زکام گرفته و سرما خورده بود، و نیز قدوس خود را به بیماری زده بود، پس به همین علت طاهره آغاز به شرح هدف و مقصود برای احباء نمود، و از سر مکنون تبدیل فروع و تغییر احکام پرده برداشت، یاران با شنیدن این سخنان به نجوا و زمزمه پرداختند، گروهی این سخنان را نیکو شمرد، و گروهی دیگران را به باد انتقاد گرفتند، و قرار بر این شد که نزد قدوس و شکوای خود را در محضر او مطرح سازند.^(۲)

پس قدوس زمزمه را فرو نشاند و با زبان ملاطفت همه را آرام ساخت، و حکم‌دادن در مورد قضیه را تا ملاقات طاهره و پرس و جوی از او به تاخیر انداخت، در نتیجه این دیدار به وقوع پیوست و پس از بحث و گفتگو اینگونه تصمیم گرفتند که به گردهمایی بازگشته و بحث و جدل را از سر گیرند، و طاهره اینگونه عنوان کرد که بر آنان اتمام حجت می کند و با برهانی قاطع جوابگوی آنان خواهد بود، و اینگونه نیز شد و طاهره همه را قانع کرد، اما با همه اینها بازهم غوغا ارام نشد، و زمزمه کسانی که از رای طاهره انتقاد می کردند خاموش نگشت، و حتی برخی از آنان اسباب و امتعه خود را جمع کرده و از آنان جدا گشته و دیگر به سوی آنان باز نگشتند.

و اینگونه بود که در انتهای امر، حضرت بهاء در مسئله دخالت نمود و با ابراز حکمت خود همگان را خاموش ساخت، و دلیل آن نیز این بود که او درخواست کرد که قرآن را بیاورند، پس در حضور جمع قرآن را گشوده و سوره (واقعه) را

(۱) - چون هم آنان بودند که این سخنان را به این هنرپیشه چیره‌دست تلقین کرده بودند، تا به دین صورت عوامی را که با نیرنگ و روش‌های تبشیری به صفوف خود کشیده بودند گول زده و مدهوش سازند.

(۲) - و خود قدوس از طاهره خبیث‌تر بود، بلکه به همه این مسائل از قبل مهر صحت زده بود، و می‌توان گفت هم او بود که این پیشنهادات را به طاهره تلقین کرده بود، پس این تدبیر خبیث را جهت کید اسلام و اعلان رده، همگی باهم اندیشیده بودند، و هر کدام در این صحنه نمایش نقشی را به عهده گرفته بودند.

تلاوت کرد و دست به تفسیر و تاویل آن زد^(۱). و اظهار داشت که حتی خود قرآن به این مسائل اشاره داشته، و اینگونه (واقعات) باید اتفاق بیافتد و همه را ساکت کرد^(۲).

«و در خاتمه قرار شد که این مسائل نوشته شده و به سمع حضرت باب در ماکو برسد، و از او خواسته شود که حکم نهائی خود را در باره این مسئله صادر کند، و اینگونه نیز شد، و معلوم شد که حق با خاصان احباء بوده است، و اندیشه حضرت بهاء اله با رای حضرت باب یکی بوده است (یعنی در واجب بودن تغییر شریعت). و قدوس و طاهره و باب الباب نیز همه برحق بوده اند، و در ادراک و فهم اسرار امور بر جاده حق گام بر میداشته اند».

«اما کسانی که در خود تنگی احساس کرده و سینه‌هایشان گنجایش قبول این تجدید را نداشت، دست به تشویش افکار و افساد مردم بر علیه جمع زده، و این مسئله باعث شد که گروهی از مسلمانان آن دیار (بدشت) بر آنان شوریده و با ضرب کتک آنان را از انجا بیرون کنند، پس یاران در این فرار خود به سه دسته تقسیم شدند: گروهی همراه با حضرت بهاء الله قصد تهران کردند، گروهی با قدوس و طاهره به مازندران رفتند، و گروهی نیز در رکاب باب الباب ابتداء به سوی مازندران بود که تصمیمات نتیجه شده از گردهمایی به دشت را جامعه پوشانیده، و همچنین جهت نجات دادن حضرت باب در ماکو جمع شوند».

آنچه گفته شد مقاله‌ای از کتاب آنان «الکواکب الدرّیة» (ص ۲۱۸ - ۲۲۳) بود که در سال ۱۳۴۳ هجری (۱۹۲۴ م) در قاهره به چاپ رسیده است.

مناظرات میان باب و علمای شیعه

در ایامی که باب در زندان بود، حکومت ایران مناظراتی میان او و مجتهدان و علمای شیعه برقرار می‌ساخت، باب نیز در مورد موضوعات مورد بحث برای آنان

(۱) - البته بر طبق هوا و هوس خود، و آنگونه که تغییر دین اسلام را نتیجه دهد.

(۲) - چون کسانی که حتی ذره‌ای از اسلام در دل‌هایشان مانده بود، خود را از این جمع کنار کشیده و مجلس را ترک کرده بودند، و فقط شیاطین و ابلیس‌ها در این جمع حضور داشتند.

چیزهائی می نوشت، بزرگترین داعیه بہائیت «ابوالفضل الجرفادقانی» در کتاب «الحجج البھیة» صفحه ۱۲۸ می نویسد:

«آنان هرگز در نشانه‌های او شکی نداشته، و در کلامش شبہ‌های نیافتند، و سخن آنان این بود که

در سخنانش اموری وجود دارد که برخلاف صرف و نحو بوده، و جملاتش را از حدود فصاحت و بلاغت خارج می‌سازد، حال آن که او - جل ذکره - همانند قرآن و سفر قدیم سخن می‌گفت^(۱) که در این باره در کتاب (الفرائد) به اندازه کافی توضیح داده ایم»^(۲).

و در کتاب دیگر آنان «مقاله سائح فی البهائیة والبابیة» که محفل روحانی آنان در سال ۱۳۴۱ (۱۹۲۲ م) در چاپخانه «السعادة» قاهره به چاپ رسانده آمده است که

«و پس از چند روز از ورود باب به تبریز مجلسی تشکیل داده و باب را به آن مجلس آوردند، و از علمای اعلام نیز نظام العلماء، ملا محمد مامقانی، امام جمعه، شیخ الاسلام علی اصغر، و برخی دیگر از مجتهدین حضور داشتند، اعضای مجلس در مورد دعوت او از او سؤال کردند، و او جواب داده من مهدی هستم. و در نتیجه همه‌های در مجلس بروز نموده و از او خواستند تا براین سخن خود دلیل بیاورد، پس بدون درنگ آیات تلاوت کرده و گفت که این آیات

(۱) - باب می‌خواهد اینگونه اظهار کند که «اگر در آیات من اموری وجود دارد براساس صرف و نحو نبوده و جملات من را از حدود فصاحت و بلاغت خارج می‌کند، در آیات قرآن نیز این امور موجود است. «حال آن که آنان که آن جواب را به او اموخته بودند از این مسئله غافل بودند که قواعد صرف و نحو بعدها از لغت خود قرآن، لغت جریر، لغت فرزوق و امثال‌شان که با قرآن به عبادت پروردگار خویش می‌پرداختند، استخراج گردیده، و در نتیجه قرآن، اساس، حجت و شاهد صرف و نحو در لغت می‌باشد، همانگونه که این دیوانه تهی مغز از این مسئله غافل بوده که این امر نشان‌دهنده سخافت و کفر آنها است.

(۲) - کتاب الفرائد نوشته جرفادقانی در سال ۱۳۱۵ هجری در دفاع از بہائیت به زبان فارسی نوشته شد که مشتمل بر ۷۳۱ صفحه بوده و در چاپخانه «امین ہندیہ» در قاهره بچاپ رسیده است.

نشانه عظیمی است بر بقای ابدی او، و اعضای مجلس نیز به جز اعتراض بر کلام او جواب دیگری نداشتند، می گفتند که سخنان او بر قواعد نحوی منطبق نمی باشد، او نیز قرآن را حجت قرار داده و از آیات آن چندین شاهد بر عدم تطبیق قرآن با قواعد نحو بر زبان راند در نتیجه اهل مجلس متفرق شده و باب نیز به مقر خود بازگشت. در آن ایام حاکم آذربایجان ولیعهد بود و از او حکمی در مورد باب صادر نشد.

سپس در صفحه ۱۸ همین کتاب ادامه می دهد:

«هنگامی که این ادعای مهدویت به گوش مجتهدین و بزرگ علما رسید، همه بر منبر بالا رفته و فریاد زدند که از ضروریات دین مبین^(۱)، بلکه از بزرگترین پشتوانه های مذهب جعفری، همین غیبت کبری است، پس اگر حرف او را قبول کنیم، سخنان حسین ابن روح^(۲) را کجا ببریم؟ و روایت های ابن مهزیار را چه کار کنیم؟ پرواز نقبا و نجبا را چه می شود؟ و فتوح شرق و غرب که در نتیجه ظهور امام معصوم دوازدهم خواهد آمد کجا است؟

آنگاه علامات ظهور مهدی را براساس نصوصی که آنان را به ارث برده اند برشمردند و گفتند:

بر سر جابلقا چه آمده است، و جابلصا^(۳) را چه شده است؟ در نتیجه معنی غیبت صغری چه خواهد شد؟ و خر دجال و ظهور سفیانی را از کجا بیاوریم؟ پس

(۱) - یا مذهب شیعه امامی.

(۲) - نام او «حسین ابن روح النوبختی» است که در سال ۳۲۶ وفات یافت و باب سوم امام غائب است. باب اول «محمد ابن نصیر» مؤسس مذهب نصیری بود که طمع داشت لقب باب را به خود اختصاص دهد، اما یارانش با این مسئله مخالفت نموده و این سمت را به «عثمان بن سعید» واگذار کردند، پس از او پسرش «محمد بن عثمان» (متوفی سال ۳۰۵) مقام باب را به عهده گرفت، و پس از او نوبت به نوبختی رسید، نوبختی نیز پس از خود سمت باب را به باب چهارم «علی محمد السمیری» وصیت نمود، او این مقام را تا هنگام مرگش یعنی سال ۳۲۹ عهده دار بود، و پس از او در اصطلاح شیعیان غیبت کبری رخ داده است.

(۳) - «جابلقا» و «جابلصا» شهرهائی هستند که عقول شیعیان اهل خیال آنها را بافته است، به زعم آنان اولی در طرف مشرق و دومی در طرف مغرب قرار دارد، هر کدام هزار در داشته، و بر

این همه علامات که در کتاب‌های ما ذکر شده اند به کجا رفته اند؟ باید چاره‌ای اندیشید و در این چاره‌اندیشی دو راه بیشتر وجود ندارد، یا این که نصوص صریح خود را در مورد ظهور امام فراموش کرده و بران پا بگذاریم، و یا این که این شخص را تکفیر کرده و محو و قتل او را از بزرگترین فرائض بر شماریم^(۱).

هر دری نگهبان ایستاده است، و یکی از علامات ظهور مهدی است، چون او سه فرزند او از آنجا ظهور می‌کنند!!!!

(۱)- [این سردرگمی همواره گریبانگیر شیعه بوده و خواهد بود، می‌بینیم هنگامی که عده‌ای خرافات را بر خرافات انباشته، و کاخی پرزرق و برق بنا نهاده و آن را مذهب خواندند، چگونه این اخ باشکوه در مقابل هر نسیم و وزش بادی ترک خورده و میل به خرابی می‌کند، آنان برای نجات عقیده شیعه و امامت خود به سراپی متمسک شدند که امام زمان، مهدی منتظر، و حجت بن الحسن العسکری نام داشت، و از این حقیقت روشن غافل ماندند که تشنه‌ای که جهت سیراب شدن به سوی سراب می‌رود، لاجرم تشنه باز خواهد گشت، با ادعای این عقیده عده‌ای به آب و نانی دست یافته و به عنوان باب و مرجع و بال گردن شیعیان شدند، و سپس اعلام کردند که غیبت کبری اتفاق افتاده است، و امام مهدی تا زمانی که پروردگار اجازه ندهد ظهور نتواند کرد، آیا آنان فکر نکردند که هر لحظه ممکن است تیزهوشتر از خودشان به این جرگه وارد شده، و برای شهر بی‌در و دروازه تشیع ادعای در و دروازه بودن نموده، و خود را «باب» و حتی مهدی بخواند؟ گرچه ممکن است که این ادعا راه بجائی نبرد، اما مسئله این است که همواره عده‌ای ساده لوح به دنبال این علمداران دروغین به راه افتاد و در راه این عقیده کج و معوج جان می‌دهند، در سطور و صفحات گذشته نمونه این تیزهوشان را دیدیم. اما باید از شیعه پرسید که ضمانت شما برای عدم بروز چنین فاجعه‌ای در آینده چیست؟ چون هنگامی که اساس و شالوده یک حرکت را اموری پوچ و مبهم تشکیل دهند، تهدید شدن آن در آینده نه تنها ممکن، بلکه اجتناب ناپذیر است، و شاعر می‌گوید:

خشت اول گر نهد معمار کج

تا ثریا می‌رود دیوار کج

بگذارید این مسئله را مطرح نموده و پرسیم که بر فرض محال هم اگر مهدی موعود تشیع وجودی خارجی داشته باشد، آیا فکر می‌کنید با وجود این همه تشنگان قدرت و مقام، هرگز او جرات خواهد کرد که فکر ظهور کردن را در سر خود پیروراند، چه رسد به این که ظاهر هم بشود؟!!!!

حکم اعدام باب

بالاخره حکم اعدام باب صادر شد و در روز ۲۸ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری به مرحله اجرا گذاشته شد، جسد او را نیز در بیرون شهر و بر کناره خندق رها کردند^(۱). و آنگاه در روز بعد به جستجوی جسد پرداخته، اما آن را پیدا نکردند، و اینگونه گفته شد که حیوانات وحشی جسد او را خورده اند، این مسئله حجتی در دست مجتهدان شیعه گردیده و توسط آن فساد ادعای باب مبنی بر مهدی بودنش را اثبات کردند، چون نزد آنان اجساد ائمه دوازده گانه همواره از گزند درندگان و حشرات مصون و محفوظ بوده، و پوسیده و فاسد نمی گردد، و آنان پس از مرگشان زنده هستند و اجسادشان سالم باقی خواهد ماند.

در نتیجه هنگامی که حیوانات وحشی جسد باب را می خورند، بخودی خود این مسئله دلیل بر کذب ادعای مهدی بودن او دارد، و اتباع و یاران باب نیز بدینگونه به آنان پاسخ گفتند که آنان شبانه جسد باب را دزدیده و در کارگاه شخصی میلانی در صندوقی قرار داده، و آن را ابتدا به اذربایجان و سپس به نقطه نامعلومی انتقال داده اند^(۲).



فرصت طلبی بهاء و کسب خلافت و ترک باب

بهائیان در همه کتاب های خود از جمله «مقاله سائح...» صفحه ۳۰ اینگونه ادعا کردند که هنگامی که باب فهمید که اعدام خواهد شد، همه نوشته ها، خاتم، و مقلمه اش را در جعبه ای گذاشته و آن را همراه با کلیدش توسط شخصی به نام «ملا باقر» به سوی «ملا عبدالکریم قزوینی» در شهر قم فرستاد، و او نیز با دریافت این جعبه اعلام کرد که آن را به «میرزا حسین علی مازندرانی» (۱۲۳۳ - ۱۳۰۹)

(۱) - بهائیان برای مطرح نمودن ادعاهای دیگری - همانگونه که در صفحات بعد خواهید خوانند - اینگونه بیان می کنند.

(۲) - و هنگامی که بهاء ادعای وراثت باب را نمود، و در سال ۱۲۸۵ به عکا انتقال یافت، جسدی را ابراز نموده و ادعا کرد که این جسد، جسد باب می باشد، و آن را در «جبل کرامل» فلسطین در مکان میان حیفا و عکا دفن نمود.

برساند. و به همین دلیل نیز حسین علی مازندرانی نام «بهاء الله» را بر خود گذاشته و با بزرگان بابت برای کسب مقام ریاست به منازعه پرداخت، و اکثر آنان (و می توان گفت همه بازماندگانشان در ایران) راضی به این مسئله نشده و بر بابت خود باقی ماندند، و بهائیت را قبول نکردند، حتی برادر او «یحیی مازندرانی» با او به مخالفت برخاسته و ادعا کرد که ریاست حق او می باشد، و در زمانی که هردوی آنها در «ادرنه» و در تبعید به سر می بردند، از او جدا گشته و حاضر نشد که همراه با او به «عکا» بیاید. بلکه او شهر «ماغوسه» در جزیره قبرص را به عنوان تبعیدگاه جدیدش انتخاب کرد.

اما حسین علی مازندرانی به هیچکدام از این مسائل اهمیتی نداده و ادعا می کرد که باب «نقطه ای» بیش نبوده است، و او (باب) شخصی مانند محمد، موسی و عیسی بوده است که فقط آمدن «بهاء» را بشارت داده اند، و این مسئله یعنی بشارت دادن آمدن بهاء اصولاً وظیفه همه انبیاء بوده است، آنان آمده اند که ظهور خداوند در بهاء را مژده دهند، و حتی «باب» به سیصد و شصت طریق از کلمه «بهاء» مشتق گردیده است... و مسائل مسخره دیگری از این قبیل که اساطیر خود را بر پایه آن بنا نمود.

عقیده بهائیان

عقیده بهائیان - همانگونه که بهاء حسین علی مازندرانی در الواح وحیش به آن اقرار نموده و کتب و نشریاتش اعلام می کنند - بر این است که خداوند هیچ اسم، صفت، و فعلی ندارد، و آنچه اسم، صفت، و فعل که به او اضافه می شود، همه و همه رموز اشخاصی صاحب امتیاز از بشر می باشند که چه در قدیم و چه جدید زیست می کرده اند، و آنان مظهر امر خداوند و منزلگاه وحی او می باشند، و به ادعای آنان آخرین و کامل ترین آن همان مفسر سوره واقعه در گردهمائی «بدشت» یعنی میرزا حسین علی مازندرانی می باشد که خود را «بهاء الله» می خواند، در نتیجه این شخص نزد خودش و همه هم پالکی هایش کامل ترین مظهر خداوند، و همان موعود می باشد که با آمدنش ساعت کبری برپا شده، و قیام او همان قیامت است.

رسالت او همان «بعثت» میل و شوق به سوی او همان «بہشت و مخالفت با او همان «جہنم» است، و نزد آنان وظیفہ ہمہ ادیان گذشتہ و تمامی انبیاء این بودہ است کہ او و سخنان مسخرہ او را بشارت دہند، و ظہور او همان ظہور ابہای خداوند است، و ہمہ اتباع او - حتی کسانی کہ همانند «جرفادقانی» بہ علم و ذکاوت و خبت اغشته می باشند - او را «ربنا» می خوانند، و این مسئلہ صرفاً بہ خاطر بزرگداشت او و یا اعتقاد بہ این کہ او از ہمہ آنها برتر است نیست، بلکہ دلیل آن حقد، حسد، و کینہ آنان نسبت بہ رسالت محمدی می باشد.

★★★★★★

کتاب «الایقان»

بہائیان کتاب ہائی را بہ «رب شان» نسبت می دہند و ایمان دارند کہ این کتاب ہا بہ صورت وحی از سوی خداوند نازل شدہ اند، از جملہ این کتاب ہا و شاید اولین آنها کتابی است کہ «الایقان» نام دارد، این کتاب را محفل مرکزی آنها در سال ۱۳۵۲ در مصر بہ چاپ رسانیدہ است کہ مشتمل بر ۲۰۰ صفحہ می باشد، بزرگترین داعیہ آنها «ابی الفضائل الجرفادقانی» در رسالہ دوم از مجموعہ رسائلش کہ در سال ۱۳۳۹ (۱۹۲۰) در چاپخانہ سعادت مصر بہ چاپ رسیدہ است در صفحہ ۳۶ در مبحث «المعاد والرجعة» در مورد این کتاب می گوید:

«بہ راستی ارادہ حضرت محبوب - کہ ہموارہ اقطار زمین از نور چہرہ اش منور و باغ ہای عالم از گل ہای امر او مزین است - بہ اتحاد کلمہ اولیائش تعلق گرفت، و امر میرم او با ہمراہی قلوب احبائش انجام پذیرفت، پس بر تو است کہ از چشمہ (ایقان) کہ در این روزگار از قلم پروردگار جریان یافتہ است، شمشہای برگیری. چون این کتاب تبیان و روشنگر زیورہا، و ترجمہ کتاب ہای خداوند شکافندہ صبح است، و در آن ختم و مهر انبیاء باز شدہ است^(۱). و گرہ نشانی ہای

(۱) - این کلام این معنی را می دہد کہ دیگر محمد ﷺ خاتم الانبیاء نمی باشد، و تنہا وظیفہ او و انبیاء قبل از او بشارت دادن بہ آمدن بہاء بودہ است، و بہاء همان رب موعود است. (موعود از طرف چہ کسی!!!!).

پیشینیان توسط او باز گشته است، پس در تدبر این کتاب پاک نہایت جہد و کوشش خود را بہ کار گیر تا تو را از ہر دری بہ راہ راست ہدایت کند، و قلوب احباب را از ہرگونہ شک و تردید نگاہ دار، چون رب ما بہ کمین نشستہ است، و در ابتدا و معاد یاور ما خواہد بود».

جدال دو برادر بر سر کتاب «ایقان»

از عجایب است کہ بینیم بر سر کتاب «ایقان» میان دشمن خداوند «بہاء مازندرانی» و برادر و مخالف او «یحیی مازندرانی» منازعہ و جدال می گیرد و ہر کدام از آنان ادعا می کنند کہ این کتاب از آن او است، و ہمہ می دانیم کہ آنہا در ایران باہم بودند و نیز باہم بہ عراق و سپس بہ قسطنطنیہ و ادربنہ انتقال یافتند، و ہنگامی کہ در سال ۱۲۸۵ قرار شد کہ آنان را بہ عکا تبعید کنند، یحیی مازندرانی از ہمراہی برادرش و ہمچنین ربوبیت او سر باز زدہ و خواست تا از او جدا گردد، در نتیجہ او بہ «قلعہ ماگوسہ» در جزیرہ قبرص تبعید شد، و در آنجا بود کہ یحیی ادعا کرد کہ کتاب ایقان کہ بہ زبان فارسی انتشار یافتہ بود، از آن او است، و در مقابل نیز برادر او حسین (بہاء) اینگونہ اظہار می داشت کہ «این کتاب وحی و تنزیل من است».

و حتی در «اشراق نہم» کہ از جملہ بزرگترین تعالیم «بہاء اللہ» می باشد و در قاہرہ بہ چاپ رسیدہ است، در صفحہ ۱۰۴ می گوید:

«ہنگامی کہ بہ عراق وارد شدیم، امر خداوند را خاموش^(۱) و نفخات وحی را مقطوع یافتیم، و اکثریت^(۱) را دیدیم کہ همانند سنگ مرده، اثری از زندگی در

(۱) - چون عراق پس از ایران و قبل از ظہور بہائیت مہد دوم دعوت باییت بہ شمار می رود، و ہمہ یاران شیخ احمد احسائی و ہمچنین ہنرپیشہ آنان «قرۃ العین» در آنجا بہ سر می بردند، حکومت عثمانی قرۃ العین را بہ عنوان مہمان در منزل «شہاب الالوسی» صاحب تفسیر محافظت می کرد، او در سخنانش با شہاب بسیار محافظہ کار بود. چون نمی توانست بہ او طمع بیبندد، در نتیجہ بہ جز سخنانی کہ بتوان آن را تاویل کرد، حرف دیگری بہ او نمی زد، اما با کسانی کہ احتمال می داد بہ اسلام خیانت نمودہ و مرتد شدند سخن می گفت، بہ عنوان نمونہ: «ہمانا رب ودود نازل شدہ، و موعود ظہور نمودہ است».

آنان نبود، به همین دلیل بار دیگر در صور دمیده شد و این کلمات مبارکه از زبان عظمت جریان گرفت: (بار دیگر در صور دمیدیم و آفاق را از نفخات وحی و الهام زنده گردانیدیم)، و هم اکنون هر کسی از پشت هر پرده‌ای بیرون آمده و قصد ازار این مظلوم را دارد^(۲). و این نعمت بزرگ را منع نموده و انکار کردند، پس ای اهل انصاف اگر این امر را انکار می‌کنید، پس خود بگوئید که کدام امر دیگر در زمین قابل اثبات بوده و لایق اقرار است؟ بسیاری از غرض‌ورزان در جمع این آیات ظهور^(۳) همت ورزیدند، و آن را با تملق از دست صاحبان آن بدر آوردند، حال آن که نزد اهل هر مذهبی اینگونه تظاهر می‌کردند که بر مذهب آنانند، بگو همراه با غیظ خود بمیرید، او با امری آمده است که هیچ بینا، شنوا، و دارای فهم و عدل و انصافی نمی‌تواند آن را انکار کند. و (قلم‌قدم) بر این مسئله شهادت می‌دهد.

قبل از این مسئله نیز «ملا علی بسطامی» رسول بابت و نیز محمد علی بارفروشی (قدوس) در عراق به سر می‌بردند، و از عراقیان امثال «شیخ بشیر النجفی» و «شیخ سلطان الکر بلائی» و «محمد شبل الکاظمی» مدد می‌جستند، و قره العین نیز اول بار در سال ۱۳۶۳ در منزل محمد شبل الکاظمی به سر می‌برد، تا این که «نجیب باشا» والی بغداد به انتقال او به منزل شهاب الالوسی دستور داد، هم اکنون دشمن خداوند بهاء در اشراق نهم اینگونه شکایت می‌کند که او پس از همه این امور به بغداد آمده است، اما آتش این دعوت خبیث را خاموش می‌بیند، حال آن که او انتظار داشت که پس از کوشش‌های بسطامی، قدوس و قره العین، این درخت خبیث پای گرفته و نمو کرده باشد، و نیز به این دلیل که او طبیعت و محیط شیعه را آماده قبول این مسئله می‌دید، اما نظر او اشتباه از آب درآمد و در عراق با سرشکستگی کامل روبرو شد، و هم اکنون نیز برادرش و نزدیکترین خویشان خود را می‌بیند که بر ضد او جبهه گرفته است.

(۱) - یا شیعه عراق.

(۲) - اهل یک عقیده چقدر باید بدبخت باشند که پروردگارش از ظلم مخلوقین زبان شکایت بگشاید.

(۳) - آیات ظهور همان کتاب ایقان است، و هم اکنون بهاء دارد از برادر خویش شکایت می‌کند که با استفاده از تملق این کتاب را غصب نموده است، و او نزد اهل هر مذهبی اینگونه تظاهر کرده که او بر مذهب آنها است.

پسر او (ع ع = عبدالبهاء عباس) این جمله را: «و آن را با تملق از دست صاحبان آن بدر آوردند» اینگونه تفسیر می کند:

«یعنی این که از او دزدیده و آن را همانند سوره ملوک و رساله ایقان در کتابخانه های لندن و پاریس به یحیی منسوب دارند».

در نتیجه می بینیم، آنچه که رب آنها بهاء و بنده او عبدالبهاء و سائر بندگان بهاء را به غیظ و خشم می آورد، این است که رساله ایقان در کتابخانه پاریس و در موزه بریتانیا به نام یحیی برادر بهاء نگاهداری می شود.

مجموعه الواح

و از امور دیگری که بهائیان آن را از جمله وحی رب شان بهاء می دانند، کتابی است که «مجموعه الألواح المبارکة» نام داشته و به امر فرزند او عبدالبهاء در سال ۱۳۳۸ (۱۹۲۰) در چاپخانه سعادت قاهره به چاپ رسیده است، در صفحه ۱۶۱ این کتاب و در لوحی از الواح او تحت عنوان «هو الناظر من أفاقه الأعلى» یا او از افق اعلاى خویش نظاره می کند»، در حالی که شخصی به نام عبدالوهاب را مخاطب قرار داده است می گوید:

«ای وهاب، اگر ندای شیرین تر من و صدای قلم اعلاى من تو را به سوی خود خواند بگو: الهی الهی تو را به خاطر گشودن درهای حکمت و عرفان بر چهره های اولیاءت سپاس می گوئیم... ای پروردگار به نام کسانی که به شوق لقاء تو به سوی قربانگاه شتافتند، و چیرگی امیران آنان را از توجه به سوی تو باز نداشت، و نیز کسانی که با اجازه تو راهی افق تو شدند، و نزد درهای عظمت تو قیام نمودند، و ندای تو را شنیدند و افق ظهور تو را مشاهده کردند، و در حول اراده تو طواف کردند از تو می خواهیم که اولیاء خود را قدرت بخشیده، و آنان را همراه با ذکر و ثنا و تبلیغ امر خویش تایید کنی. چون تو بر هر چه بخواهی قادر هستی و هیچ معبودی به جز تو نیست، ای غفور و ای رحیم، ای قلم اعلاى من، (لغت فصحا) را به (لغت نورا) تبدیل کن».

این خطاب - و بسیاری همانند آن - به این معنی است که بهاء یا حسین علی مازندرانی همان الله است، و به جز او معبود دیگری نیست، و او غفور و رحیم و بر

هر چه بخواهد قادر است، و اساس عقیده آنان بر این است که الله وجودی دیگری ندارد، مگر با ظاهر شدنش به مظهر بهاء. و الله در گذشته و در دیانات قدیم، در کالبدهای پوچی ظهور می کرده است، اما در نتیجه ظهورش در مظهر «بهائ» الابهی» به کمال اعلاى خویش رسیده است، و نزد آنان الله هیچ اسم و صفت و فعلی ندارد، مگر آنچه مظهر او یعنی بهاء بدان متصف می گردد، و هرآنچه از بهاء سر می زند همه افعال خداوند است!!

جنگ آنان با لغت مشترک در عالم اسلامی

پیش از آن که به افقی دیگر از آفاق فرقه بهائیت سری بزنیم، می خواهم سخن دیگری را از لوح فوق الذکر یعنی «هو الناظر من أفاقه الأعلى» بازگو کنم، او در خاتمه آن می گوید: «ای قلم اعلاى من، (لغت فصحا) را به (لغت نورا) تبدیل کن».

این سخن سخنی دارای لفافه و پوشش است که باید روشن شود:

باب و بهاء در محیط و سرزمینی نشأت یافتند که در آن دست‌های زیادی در طول هزار سال - و همچنین دولت صفوی در اوائل قرن دهم هجری - کوشیدند تا رسالت اسلام را بنام اسلام تغییر دهند، و در نتیجه دین دیگری را به جز دین محمدی اصیل که همان دین صحابه، تابعین، و تابعین آنها به احسان (التابعون لهم باحسان) است، ایجاد کنند. اما همه ی هم و کوشش این افراد این بود که دین جدید - با همه تغییراتی که در آن بوجود می‌آوردند - فقط نام دین قدیم یعنی اسلام را داشته باشد.

در نتیجه هنگامی که «بایان» در سال ۱۲۴۶ در گردهمایی بدشت، کنده‌شدن خود از اسلام را اعلام کردند، همه حرص و کوشش آنان بر این بود که از تمامی جهات به مبارزه دین اسلام برخیزند، و یکی از اهداف آنان نیز لغت و زبان جهانی اسلام و همان لغت قرآن یعنی زبان عربی بود، نتیجتاً انکار جهانی زبان عربی - یعنی لغت مشترک مسلمانان و زبان نماز و علوم اسلامی دیگر - یکی از عناون و سرلوحه دعوت آنان قرار گرفت، دسیسه آنان این بود که میان مسلمانان و میراث علمی آنان که همواره و در طول چندین قرین به عنوان ذخیره پرارزشی برای

انسانیت مطرح بوده است، شکاف و فاصله‌ای ایجاد گردد، و به همین دلیل است شکاف و فاصله‌ای ایجاد گردد، و به همین دلیل است که می‌بینیم دشمن خداوند یعنی بهاء به سوی ایجاد زبان دیگری می‌خواند که به زعم او زبان مشترک همه امت‌ها باشد.

او می‌دانست که زبان فارسی شایسته این کار نیست، و از این گذشته زبان فارسی، هرچند هم ناچیز به این میراث اسلامی اغشته گردیده است، و کلمات عربی خواه و ناخواه بدان راه یافته است، و هرگز نمی‌توان از آنان چشم پوشید، حال آن که هدف بهاء این بود که همین کلمات عربی از عرصه وجود ریشه کن شوند، لذا می‌بینیم که یکی از نکات مهم دعوت بهاء اختراع لغتی جدید است، و همین مسئله است که باعث فخر فروشی بهائیان به مخترعان لغت «اسپرانتو» گردیده است، چون آنان عقیده دارند که «پروردگارشان» قبل از ایجاد لغت اسپرانتو و دعوت به سوی آن به این فکر افتاده و به سوی آن خوانده است، این موضوعات احتیاج به تفصیل بیشتری دارد که این مقاله گنجایش آن را ندارد.

عقیده بهائیان در مورد خداوند و انبیاء او

بنده بهاء و داعیه بزرگ بهائیت ابوالفضائل جرفادقانی در صفحه ۵۴ - ۵۶ کتاب «الدرر البهیة» که در چاپخانه «الموسوعات» قاهره (۱۳۱۸) به چاپ رسیده است می‌گوید:

«ما بهائیان اعتقاد داریم که ظهور دهندگان امر خداوند و منزلگهان وحی او در حقیقت ظهور دهندگان همه اسماء و صفات الله تعالی و مَطَّلَع خورشید آیات و نشانه‌های او می‌باشند، هرگز صفتی از صفات الله تعالی در رتبه اولیه ظهور نکنند، مگر در آنان و هرگز وصفی از اوصاف جلالی و جمالی او را نمی‌توان به اثبات رساند، مگر به آنان، و هرگز معقول نباشد که ضمائر و اشارات نسبت داده شده به فعل را به ذات خداوند نسبت داد، بلکه باید این اشارات و ضمیرها را به آنان منسوب داشت، چون ذات الهی و حقیقت ربانی ذاتا غیب بوده و در حقیقت هیچ صفتی نمی‌پذیرد، و در کون خود از هر گونه اوصاف پاک است. عقول، این ذات و حقیقت را درک نکرده، و افهام نیز به آن نمی‌رسد، و ضمیری نیز به آن متعلق

نمی‌گردد، و نمی‌توان آن را درک کرد، در نتیجه این حقیقت و ذات را نمی‌توان همراه با صفتی توصیف نموده، و همراه با اسمی آن را خواند^(۱). و هرگز نمی‌توان به آن اشاره کرد، و هرگز ضمائر به او باز نمی‌گردند، و او از همه این محسوسات پاک بوده و قابل ادراک نیست، چون هرانچیزی که درک گردد را می‌توان احاطه کرد، و هرانچه احاطه گردد، محدود بوده و وضعیتی دارد که این صفات اجسام و جسمانیات است، و او از مجردات پاک می‌باشد. پس نمی‌توان ذات الہی و حقیقت نورانی را به آن وصف نمود، در نتیجه هران صفتی که به ذات خداوند تعلق می‌گیرد به او اضافه می‌گردد - مانند عزت، عظمت، قدرت، قوت، علم، حکمت، اراده، مشیت و دیگر اوصاف... در حقیقت به ظهوردهندگان امر او و جلوه‌گاه‌های نورش و منزلگاه‌های وحی اش و جایگاه‌های ظهورش باز

(۱) - اما همه می‌دانیم که خداوند خود را به «اسماء الحسنی» خود خوانده و خود را به صفات علیایش وصف کرده است، پس چگونه یک عده دیوانه همانند بہائیان به خود جرات می‌دهند که در مورد آنچه خداوند خودش به آن خبر داده، و خود را به آن خوانده است عناد نموده و آن را تکذیب کنند؟ آیا آنان از خداوند به او آگاہترند؟ پس بگذارید بگوئیم که آنان در حقیقت می‌خواهند بگویند که «خداوند معدوم است و وجودی ندارد». و علم، عزت، قدرت، و مشیت او همان صفات ظهوردهنده امر او یعنی همان بہاء احق و خبیث است که خود را پروردگار آنان می‌خواند، اگر ذرہ‌ای مردانگی در آنها باقی است، این سخن را بدون پیچ و شکن و بدون تعرض به اسماء و صفات خداوند بزنند، حتی آنان ادعا می‌کنند که افعال خداوند نیز در حقیقت افعال او نبوده، بلکه این افعال، افعال ظهوردهنده امر او یعنی «بہای ابہایشان» است، بس بگذارید پپرسیم: هنگامی که یحیی برادر بہاء کتاب و حیش را از او دزدیده و به خود منتسب کرد، پروردگارشان و بہای ابہای شان کجا بود؟ آیا پروردگارشان آنقدر سست و عاجز بود که نمی‌توانست جلوی این دزدی را گرفته و یک عمر و تا بہنگام ہلاکتش با این سوز جگر زندگی نکند؟ انکار صفات خداوند در آن برہه امر تازه‌ای نبوده و در این مسئلہ «اسماعیلیہ» در زمان حاکم «العیدی» از آنان پیشی گرفته بودند، دعوتگران این فرقه به این مسئلہ می‌خواندند، و در کتاب‌های خود این عقیدہ مسخرہ را عقیدہ توحید می‌نامیدند، چون هنگامی کہ ہمہ صفات خداوند از او گرفته شدہ و بدون هیچ صفتی باقی بماند، این توہم پیش می‌آید کہ در حقیقت رب و پروردگار همان حاکم شہر و دیار می‌باشد، و همانگونه کہ گفتیم حاکم عیدی قبل از بہاء به این فکر افتادہ بود.

می‌گردند^(۱). و این مسئله به وسیله قلم اعلیٰ رقم‌بندی شده و در الواح پروردگار ابهائیمان^(۲) به صورت مفصل بیان شده است، پس خداوند تعالی جواهر اسرارش را در صحفی پاک با بیانی شیرین ظهور داده است.

بهائیان کجروی و گمراهی خود را

بر همه ادیان برتری می‌دهند

این مسئله را داعیه بزرگ بهائیت ابوالفضائل الجرفادقانی در صفحه ۹۸ کتاب دیگر خود «الحجج البهیه» که محفل روحانی بهائیت در سال ۱۳۴۳ (۱۹۲۵) در چاپخانه السعادة قاهره به چاپ رسانیده است عنوان می‌کند و می‌گوید:

«خداوند چهره‌های بهیه شما را به نور روشن‌گرش روشن و کلمه عالیه شما را به آیات یسر و پیروزی مؤید گرداند، بدانید که این دلائل و براهین، برحق بودن ظهوردهنده امر خداوند در زمان‌مان را به صورتی واضح‌تر و روشن‌تر از حقیقت دیگر ظهوردهندگان امر خدا (انبیاء) در زمان‌های گذشته به اثبات می‌رساند. این

(۱) - ظهوردهندگان امر او نزد بهائیان همان برهما، بودا، کونفوشیوس، ابراهیم، موسی، مسیح، محمد صلی الله علیه وسلم، و باب می‌باشند که منظور از رسالت همه آنان بشارت‌دادن به آمدن دشمن خداوند یعنی این شخص ملحد و مسخره حسین علی‌مازندرانی بوده است، و او نزد آنان ظهوردهنده همه صفات خداوند است، و خداوند هیچ صفتی ندارد. (سبحانه و تعالی عما یقول الملحدون).

(۲) - الواح پروردگار ابهای‌شان عبارتند از «ایقان» که یحیی برادرش با وی به منازعه پرداخت، و همچنین «مجموعه الألواح المبارکة» که نمونه‌ای از آن را ذکر کردیم، و دیگری کتاب «الشیخ» است که او شیخی را مخاطب قرار می‌دهد، و شاید این شیخ همان کسی باشد که بهاء ادعا می‌کند که ایقان را نزد وی به ودیعه گذارده و برادرش یحیی در آنجا آن را ربوده است، کتاب الشیخ در سال ۱۳۳۸ (۱۹۲۰) از روی نسخه یکی از بزرگان آنان که به «زین» معروف بوده و گمان می‌رود که خود بهاء باشد، در چاپخانه سعادت قاهره به چاپ رسیده است، «زین» ممکن است که مخفف و رمز کلمه «مازندران» باشد، نسخه اصلی این کتاب در سال ۱۳۰۹ یعنی همان سال مرگ بهاء نوشته شده است، «الاشراقات»، «البشارات» و «الطرازات» نام کتاب‌های دیگر او هستند که نمونه‌هایی از آنان در کتاب «نبذة من تعالیم حضرة البهاء» که در سال ۱۳۴۳ (۱۹۲۵) به چاپ رسیده است، ذکر گردیده است.

دلایل در ظهور اعظم و طلوع پرشکوه و پرابهت سرورمان (بهاء) جل اسمه و عز ذکرة، پابرجا و بسیار زیادند، به انگونه که انبیاء گذشته اینچنین دلایل و براهینی نداشته اند، و اگر کسی این ظهور اعظم و دلایل و براهین پرشکوه آن را انکار کند، هرگز نخواهد توانست برحق بودن هیچکدام از ادیان گذشته را به اثبات برساند.

بهانیان اعجاز قرآن را مگر در مورد بشارت به آمدن بهاء انکار می کنند

او پس از این که انبیاء قبل از موسی و سپس انبیاء تورات، و دیانت مسیح را ذکر می کند، و مدعی می شود که اثبات مقام آنان در ظهور الهی بسیار ضعیف تر از اثبات مقام بهاء در ظهور الهی است، در انتهای صفحه ۱۱۸ تا صفحه ۱۲۲ می گوید:

«پس ای یاران، در امر اسلام به دلایلی که مسلمانان به آن دست یازیده اند تا حقیقت سیدنا رسول ﷺ را به اثبات برسانند بنگرید:

آنان عقیده دارند که کتاب آسمانی و وحی الهی همان قرآن شریف و مصحف مجید است که آیات آن در زمان رسول ﷺ نوشته شده و سوره های آن نیز حفظ گردیده است، و سپس در زمان خلفای او توسط گروهی از بزرگان صحابه و یارانش تدوین شده و مرتب گشته است، و همه ملت های اسلامی علی رغم اختلاف، تفرق، و مذاهب مختلف، و بدون هیچ اختلافی این کتاب واحد را قبول دارند، این کتاب یک جلد بیشتر نبوده و سی جزء است که به صورت متفرق و در مدت بیست و سه سال بر نبی ﷺ نازل شده است، و سرور ما نبی - همانگونه که نزد همگان معلوم است - از قبیله قریش بود، یعنی قبیله ای که در زبان و لغت به فصاحت و بلاغت مشهورتر از همه قبائل بود، حتی اکثر علماء فصاحت بیان او^(۱) و کلام بلیغش را معجزه می پندارند، اما ما این مسئله را در

(۱) - منظور او این است که زیبایی قرآن به دلیل بلاغت و فصاحت محمد ﷺ است، چون او از قبیله قریش یعنی بلیغ ترین و فصیح ترین قبائل عرب می باشد، در نتیجه - بزعم آنان - بیان قرآن از نزد خداوند نمی باشد، چون خداوند صفتی نداشته و فعل و کاری از او سر

کتاب‌های بسیاری رد کردیم^(۱). و سبب اعجاز وحی اسمائی و دلایل اختلاف آن با کلام بشر را^(۲) به صورتی عنوان کردیم که هیچ شخص دارای بصیرت و نظری به آن مشکوک نمی‌گردد».

«و اما دین و کلمه او (حضرت رسول) به جز در اقوام عرب از فارسیان، خزرها، ترکان، و هندیان هرگز به صورت کامل و تام ظهور نکرد که آن هم در قرآن دوم هجری بود.....».

بهائیان معجزات محمدی را بجز در احادیث «عکا» انکار می‌کنند

«و اما معجزات و امور عجیبی را که به او نسبت می‌دهند یعنی آن معجزاتی که دشمنان او از وی درخواست می‌کردند تا انجام بدهد، و علماء اسلام می‌خواهند آنان را اثبات کنند - توسط آیات صریح قرآن نفی می‌کردند.... ﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ﴾ [الإسراء: ۵۹] و امثال این آیه در قرآن بسیار زیاد است، و در مورد آن در کتاب‌های (الفرائد) و (درر البهیة) و (فصل الخطاب) به اندازه کافی سخن گفته ایم».

«و اما معجزاتی - که بدون درخواست و پیشنهاد - از خود او صادر می‌شد، هیچ سندی به جز روایات و احادیثی که نمی‌توان به آنان اعتمادی کرد، ندارد. و در قبال این احادیث فقط می‌توان حسن ظن داشت!».

«اما در قرآن شریف و احادیث صحیحه که از او ﷺ نقل شده است، و در مورد امور آینده خبر داده است^(۳) هیچ شکی نمی‌توان کرد، و به جز غرض ورزان هیچکس دیگری آنان را انکار نمی‌کند، چون ایشان ﷺ در مورد همه حالات امت خویش از صعود و نزول و نشاط و کساد آن... خبر داده است، و همچنین

نمی‌زند، پس نمی‌تواند تکلم کند، بلکه انبیاء او هستند که ظهور دهندگان صفات و افعال او می‌باشند.

(۱) - یعنی این که قرآن در لغت و بیانش معجزه نمی‌باشد.

(۲) - از جهت بشارت‌ها. (در چند سطر دیگر به این مسئله خواهیم رسید...).

(۳) - یعنی بشارت‌ها (و منظور از همه این یاوره گرائی‌ها همین نکته است).

در مورد اموری که در آخر الزمان اتفاق خواهند افتاد، همانند ظهور مهدی و نزول روح الله^(۱) و قیام انبیاء دروغین و ظهور داعیان کاذب، و قیامت صغری و کبری و شرایط و علامات آن همه و همه مردم را آگاہ نموده، و به صورت جزئی و کلی حتی محل وقوع این مسائل^(۲) را بطرزی مشخص نموده است که هیچ انسانی نمی تواند با تمسک به درک بشری خود آن را ادراک نموده و حتی با دیدگاه وسیع سیاسی در مورد آنان سخن بگوید، و حتی باید گفت که نمونه این آثار در مظاهر قدسی قبل از او نیز مشاهده نشده است».

«... و منظور ما از احادیث صحیحہ، آن احادیثی نیستند کہ اصطلاحاً علمای اهل سنت، و شیعه آنان را صحیح می خوانند، چون اهل سنت، آن احادیثی را صحیح می خوانند کہ موافق با مذهب آنان بوده^(۳)، و روایت کننده این احادیث نیز بر

(۱) - اولین غرض بہائیت از ادعای احترام نسبت به ادیان گذشتہ کہ اسلام نیز جزو آنان است این مسئلہ است کہ بگویند، ہمہ این ادیان جہت بشارت دادن بہ آمدن این شخص مسخرہ کہ عقول بنی بشر را بہ بازی گرفتہ است ظهور کردہ اند، و این ادعا این طمع را در سینہ می پروراند کہ اتباع این ادیان بہ ربوبیت او ایمان بیاورند، چاشنی این ادعاہا، ادعائی دیگر بود کہ عنوان می کرد کہ شان ہمہ انبیاء گذشتہ، کمتر از بہاء بودہ، و رسالت های آنان مقدمہ ظهور این دیوانہ بودہ است، در نتیجہ بہاء آمد، و با آمدنش ہمہ این شریعت ها را نسخ کرد - البتہ با احترامی کہ بہ آنان داشت - پس با ظهور دین او هیچ مجالی برای ادیان دیگر باقی نماند.

(۲) - بہائیان ہمہ احادیثی را کہ بر طبق ہوا و ہوس شان نبودہ، و در آن مصلحتی برای آنان وجود ندارد تکذیب می کنند. حتی اگر این احادیث از صحیح بخاری، مسلم، و یا دیگر کتب ششگاہہ باشد و بہ جای آن احادیثی موضوع و احادیثی را کہ در آن ذکر «عکا» آمدہ است از زبالہ دان احادیث دروغین جمع اوری کردہ، و آنان را بہ رسول خدا ﷺ می چسبانند، و با تفننی خاص بہ نشر این احادیث پرداختہ، و آنان را معجزہ ای دال بر نوبت محمد ﷺ می دانند.

(۳) - و ہمہ می دانیم کہ حقیقت عکس این موضوع است، بلکہ اهل سنت عقیدہ دارند کہ آنچه موافق حدیث باشد، مذهب آنان است، و شعار آنان نیز ہموارہ این بودہ است کہ در صورتی کہ حدیث صحیح باشد، این حدیث مذهب من است، و باز ہم ہمہ می دانیم کہ احادیث قبل از بہ وجود آمدن مذہب فقہی وجود داشتہ و تنظیم شدہ اند، در نتیجہ مذہب فقہی کہ بعدا بہ وجود آمدہ اند، براساس ہمین احادیث و بہ تبعیت از آنان شکل گرفتند.

مذهب آنان باشد^(۱)، و همه احادیث دیگر را حتی در صورت امین و مورد اطمینان بودن روایت کننده آن ضعیف و یا نادرست می خوانند^(۲). و به همین صورت نیز علمای شیعه هرگز اخبار کسانی را که بر طریقه آنان نباشند، معتبر نمی دانند.

و آنگاه در آخر صفحه ۱۲۳ ادامه می دهد:

پس ای پاکان! هم اکنون که چگونگی انتشار ادیان گذشته و دلایل اصحاب این ادیان را دانستید، این را هم بدانید که - خداوند از ملوک ابهایش بر شما نور افکند - دلایل مذکوره بر این ظهور اعلی، بیشتر، کامل تر و زیباتر از ادیان گذشته (بودائی، برهمنائی، یهودیت، مسیحیت، و اسلام) دلالت می کند، بدانگونه که اگر شخصی از پیروان آن ادیان این ظهور اعلی را انکار کند، هرگز نمی تواند حقیقت دین خود را نیز اثبات کند، پس بگذارید در مورد نسبت هر کدام از آن دلایل با

(۱) - و این نیز یک دروغ دیگر. چون اهل سنت، در صورت عدل و امین بودن راوی حتی در صورتی که این راوی از طائفه های دیگر باشد، از او حدیث روایت می کنند، به عنوان مثال اهل سنت از حسن بن صالح بن حی الهمدانی روایت نقل می کنند، در صورتی که او زیدی است، آنان از عدی بن ثابت الظفری الکوفی روایت نقل می کنند، در حالی که او شیعه است، از منصور بن ابی الخیاط روایت نقل می کنند، در حالی که او شیعه است، و از افراد بسیار دیگر.. و اگر کسی بخواهد در این مورد اطلاعات بیشتری کسب کند، به مقاله (تسامح أهل السنة فی الروایة عن یخالفونهم فی العقیة) که در ربیع الاول سال ۱۳۷۲ در مجله ازهر به چاپ رسیده است مراجعه کند.

(۲) - متخصصان و پژوهشگران بی غرض در طول تاریخ - که آخرین آنها آقای اسد رستم از مدرسان دانشگاه امریکائی بیروت می باشد - اینگونه عنوان می کند که علمای حدیث اهل سنت در بررسی و تحقیق اخبار، الگوی اعلای راستی و پاکی می باشند، آقای اسد رستم در مقدمه کتابش (مصطلح التاریخ) اینگونه می گوید که اگر بخواهیم بالاترین نمونه راستی و دقت علماء را در شیوه درج صحیح تاریخ قدیم مثال بیاوریم، باید از علمای حدیث مسلمانان در عصر تدوین و عصور بعد از آن نام ببریم. حتی برخی از پژوهشگران بیگانه معاصر آنقدر شیفته یکی از آنان به نام (قاضی عیاض) می گردد که در مورد رساله اش در مصطلح حدیث می گوید: بزرگترین رجال تاریخ اروپا و امریکا نیز هرگز نخواهند توانست در بعضی از موضوعات این رساله بهتر از او بنویسند، حال آن که از زمان نگارش آن هفت قرن می گذرد.

این ظهور اعظم صحبت کنیم... تا برای اهل ایمان به زیبایی تفاوت را نشان داده باشیم:

گزاره‌گویی آنان در مورد وحی بهائی

«با این که پروردگار ابهای ما در آیام ظهورش با بلاها، مصیبت‌ها و پیچیدگی‌های زیادی روبرو بود^(۱) که جای بحث آن اینجا نیست، و علی‌رغم این ه او از اهل علم نبوده و به مدارس علمی نیز وارد نشده بود، کتاب الهی - یا وحی آسمانی - او و الواح فارسی و عربی همه افق را پر کرده است، و نیز در صورتی که بگوئیم، کتاب‌های او از همه کتاب‌های آسمانی و صحف الهی ملت‌های زمین بیشتر است، گزاره نگفته ایم^(۲) و خلاصه قول این که در آیام مبارکه او از قلم اعلی و بیان شرینش، چهارچشمه از آن معارف الهی و احکام سماوی جریان گرفت که قلب‌های زیادی به آن زنده گشته و نفوس بیشماری را شادمان کرد، مردگان و اموات بیشماری را زنده گردانیده، و سینه‌هائی را گشاده نموده است، و این چشمه‌ها همان چشمه‌های چهارگانه‌ای می‌باشند که از عرش خداوند و جنت علیای او جریان یافته - اند، و از سرچشمه‌های فیاض اب حیات در ملاء اعلی تراوش می‌کنند، همانگونه که حافظان وحی به آن بشارت داده، و نیز خداوند بر زبان موسی از آن خبر داده است: تعلیم من همانند باران می‌بارد، و کلام من همانند شبنم قطره قطره گردیده، و همانند ریزش باران است بر گیاهان».

هلاک‌شدن بهاء و باقی‌ماندن عبدالبهاء

(۱) - چه دلیل است ربوبیتی که نمی‌تواند این بلاها و مصائب را از خود دور کند!!

(۲) - و کتاب‌های رب ابهای شما امتیاز دیگری نیز بر همه کتاب‌های آسمانی دیگر دارد، و آن این است که این کتاب علم، مشیت، قدرت، و سائر صفات و افعال را از خداوند نفی نموده، و آنان را به دیوانه‌ای منسوب می‌دارد که ادعا می‌کرد ظهوردهنده این صفات و افعال است، حال آن که - خود او اعتراف می‌کند - عاجزتر از آن بود که بتواند ذلت و بدبختی را از خود دفع کند.

«و اما فرع کریم که از اصل قدیم منشعب گشته است (پسر بهاء و بنده او عبدالبهاء عباس) و آن نور ساطعی که از آسمان اراده پروردگار رحمان و رحیم مان تابیدن گرفته است، پس نزدیک بود که قلم بلیغ کاتب از وصف الواح مقدسش و بیاناتش و تشخیص ماهیت اخلاق و حالاتش عاجز بماند، و هم اکنون می بینیم که الواح کریمه او که بر هزاران رساله افزون می شود، همانند برگ های گل بهاری درختان، در همه اقطار به چشم می خورد، و نفحات قلم روان او همانند بوی خوش نسیم صبحگاهی در همه شهر و دیار پیچیده است، و من هنگامی که در سال ۱۸۹۴ میلادی به اراضی مقدسه^(۱) مسافرت نمودم، و در شرفیاب شدن به حضرت قدسی عنایت الهی با من همراه بود، از مشاهد عظیم اطوار و آثارش متحیر و مدهوش شدم... چون الواح مقدسه او همه افاق را پر کرده بود و ندای رب ابهای او به هفت آسمان رسیده بود».

هدف ما در مسائل عنوان شده، ارائه تصویری جامع و موجز از بهائیت و معرفی همه کوشش ها و مکاتدی بود که در راه تغییر و تحول دین اسلام و جدا نمودن مسلمانان از اسلام توسط این فرقه گمراه انجام گرفته است که در این راه از نصوص و نوشته های خود آن قوم که در کتاب هایشان مندرج گردیده است کمک گرفتیم.

در نتیجه افرادی که مایل به کسب اطلاعات بیشتری در مورد این فرقه می باشند، بهتر است که آنچه را ما عنوان کردیم اساس مبحث خود قرار داده، و پس از آن معلومات خود را با تکیه به همین اساس گسترش دهند که در این راه می توانند از مصادری که نام های آن را ذکر کردیم استفاده کنند، و من اینگونه می پندارم که آنچه در طول صفحات گذشته ذکر کردیم جهت نشان دادن گمراهی این فرقه و صدور حکم بر این گمراهان و اهداف خبیث آنها کافی باشد.

والله حسبهم فی الدنيا والآخرة

محب الدین الخطیب

(۱) - عکا، شهری نزدیک به «حیفا» است، و این مسئله سه سال پس از هلاک شدن بهاء اتفاق افتاده است.

توضیحی از مترجم

پس از تبعیدشدن میرزا حسین علی توسط حکومت ایران، انگلیسی‌ها در عکا به استقبال او آمده و سال‌های مدیدی او را در آنجا سکنی دادند تا بتواند بر ضد اسلام و مسلمانان به هر کاری که دلش می‌خواهد اقدام کند.

پس از هلاکت وی پسرش ملقب به عبدالبهاء جای او را گرفت و رسانه‌های گروهی و دستگاه تبلیغاتی غرب نیز به نوبه خود جهت به کرسی نشاندن امر خبیث او از هیچ عملی دریغ نکردند، آنان برای او کنفرانس‌های مطبوعاتی تشکیل می‌دادند تا بتواند حرف خود را زده و از اسرار فکرش پرده بردارد، و در همین کنفرانس‌ها بود که او یاران را به سوی وحدت بر علیه خلافت اسلامی دعوت می‌کرد و از همه توان خود و جماعتش برای تقویت امر خویش در داخل از طریق کمک‌های خارجی استفاده می‌نمود.

و هنگامی که در سال ۱۹۶۸ میلادی کنفرانس جهانی بہائیت در اسرائیل برپا گشت، این فرقه از اهداف دیکته شده و صهیونیستی خود پرده برداشت، و هنگامی که عبدالبهاء نیز به درک واصل شد، در مراسم تشیع جنازه او به جز حاکم صهیونیست قدس و چند تنی یهودی کس دیگری شرکت نکرد. پس از مرگ عبدالبهاء صهیونیستی امریکائی به نام «میسون» جانشین او شد تا رهبر روحانی این فرقه در همه جهان باشد.

تعالیم بہائیت در میزان

بہائیت عبارت از تعالیمی مختلط و گوناگون است که سرچشمه به خصوصی نداشته و از افکار و آراء زیادی نشات می‌گیرد، اما می‌توان گفت که آراء و عقائدی که به زعم میرزا حسین افکار و سخنانی بدیع و جدید می‌باشند، با اسلوبی بسیار رکیک و پر از اشتباه از قرآنکریم گرفته شده اند، مهمترین این تعالیم از آن قرارند:

۱- همه ادیان، ادیانی صحیح بوده، و تورات و انجیل تحریف نشده اند... و باید به همه این ادیان وحدتی شامل بخشید که این وحدت همان بہائیت است، رهبر این طائفه می‌گوید:

«ای اهل زمین! فضل این ظهور اعظم - یعنی ظهور خود او - در این است که ما هر آنچه را که سدی در راه اتحاد و ہمبستگی بود، برای خوشایند همه عالمیان از کتاب محو کردیم.»

این افکار در حقیقت از ذباله دان افکار صوفی حلولی اتحادی... که این افکار نیز به نوبه خود از فلسفه یونان قدیم که قائل به وحدت وجود است، امتداد می گیرند، نشات می گیرند، و نهایت آن این است که فقط یک چیز وجود دارد که همان وجود است، و آنچه غیر از آن است، همگی مظاهر و ظواهری بیش نیست.

۲- عدم قبول حقائق شریعت و عبادات اسلامی اعم از نماز، روزه، زکات، حج، قصاص، ... چون نماز نزد آنان فقط نه (۹) رکعت است، و قبله آنها همان «عکا» است. و نماز جماعت به طور کلی ممنوع است مگر بر میت. و حج آنان به سوی مکه نمی باشد، بلکه در شیراز یعنی محل ولادت مؤسس فرقه و یا عکا که قبر میرزا حسین در آن است انجام می گیرد.

۳- مساوات میان مردان و زنان: و این دعوت در حقیقت به جز مجوزی برای شهوترانی و ازادی اعمال جنسی و از میان برداشتن اخلاق اسلامی چیز دیگری نیست، قره العین به صورت آشکار به سوی این عقیده می خواند و همه را به پستی و رذیلت دعوت می کرد، و همه کوشش او بر این بود که انقلابی فکری جهت تغییر عادات و اخلاق اهالی بوجود آورد. او می خواست نظام ہمیشگی خانواده را درهم ریزد، و به سختی تمام به تعدد زوجات و طلاق حمله ور می شد، و در همه اینها از سوی بہائیان تایید و پشتیبانی می شد.

بہائیت در این دعوت خود به صورتی کورکورانه از جریان نارس اباحت و آزادی جنسی اروپا که در کالبد نظریات مادی جدید بر بشریت سایه افکنده بود تقلید می کرد.. و هدف آنان از این دعوت در حقیقت ابطال و نابودی تشریعات عادلانه اسلام در مورد زنان.. و در ہم کوبیدن نصر خیر و فضیلت در درون جامعه اسلامی بود.

۴- دعوت به سوی اعتدال: میرزا می گوید: «از آنچه برای شما خلق شده است، خود را محروم نسازید». چون لذت بردن از طبیات بد نیست، بلکه برای راحت ساختن نفس مرغوب است.

و در حقیقت امر این مسئله همان چیزی است که اسلام به صورتی روش و واضح بر آن پافشاری می کند، و میرزا در حقیقت دزدی است که این نظریه اسلام در مورد لذت بردن از طبیات را دزدیده است.

قرآن می فرماید:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ﴾ [الأعراف: ۳۲]

و نیز می گوید:

﴿وَأَبْتَعِ فِي مَاءِ آتِنَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۗ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ

الدُّنْيَا﴾ [القصص: ۷۷]

و همچنین:

﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [البقرة: ۵۷]

هنگامی که بخواهیم مبادئ و تعالیم بهائیت را بررسی کنیم، خود را در مقابل فرقه ای از فرقه های باطنی می بینیم که به هر عقیده ای دست درازی کرده است، مگر اسلام...

چون بزرگ این فرقه میرزا حسین به آنان امر داده است که همه اهل زمین را در آغوش کشند، پس اشکالی ندارد که یک بهائی مثالی زنده از شخصی چند رنگ و رو باشد.. که در پشت پرده ای ضخیم از دو رنگ و روئی، نفاق، چاپلوسی، مجامله و نیرنگ پنهان شده است، چون آنان در حقیقت از طرق قلب افراد به آنان نزدیک شده و مین گزند که چه کسی از چه چیز خوشش می آید تا از همان در بر وی داخل شده و با افکار و معتقدات هر فرقه منسجم می گردند.